اصول سال تحصیلی 1401- 1402

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

یک شنبه 6/6/401 جلسه اول

## فصل دوم؛ صیغه امر

مرحوم آخوند نه مبحث را در این فصل مطرح می کنند، هرچند بعضی از این مباحث قابل ادغام در بعضی دیگر است. مبحث اول در این­باره است که آیا صیغه امرمدلول و معنای واحد دارد یا معنای آن متعدد است ؟ و در مبحث دوم بحث می شود که آیا صیغه امر حقیقت در وجوب است یا در ندب یا هر دو و مبحث سوم در اینکه آیا جمله خبریه که در مقام طلب استعمال می شود ظاهر در وجوب است یا خیر و مبحث چهارم در این­باره که اگر صیغه امر حقیقت در وجوب نباشد آیا از جهت دیگر مثل اطلاق یا انصراف ظهور در وجوب دارد یا خیر. این مبحث چهارم را می توان با مبحث دوم ادغام کرد و در یک جهت از هر دو بحث کرد و آن بحث از دلالت صیغه امر بر وجوب است؛ البته ابتدا از دلالت وضعی بحث شود و بعد از دلالت اطلاقی و انصرافی. مبحث پنجم در اينکه آيا اطلاق صيغه اقتضای توصلی بودن وجوب (در مقابل وجوب تعبدی) را دارد يا خير؟ و مبحث ششم در اينکه اطلاق صيغه اقتضا می کند وجوب نفسی و تعيينی و عينی باشد(در مقابل وجوب غیری وتخییری و کفایی) . مبحث هفتم این است که اگر صیغه امر عقیب حظر یا توهم حظر واقع شود آیا دلالت بر وجوب دارد یا خیر. مبحث هشتم دلالت بر مره و تکرار و مبحث نهم نیز دلالت صیغه بر فور و تراخی است.

### مبحث اول؛ مدلول صیغه امر

مرحوم آخوند فرموده اند که در کلمات اصولیین متقدم برای صیغه امر ، غیر از انشاء طلب، معانی متعددی ذکر شده است. در بعضی کتب مفصّل مثل هدایة المسترشدين به نقل از مرحوم علامه، پانزده معنا ذکر شده است. در کفایه هم آمده است: ربما يذكر للصيغة معان‏ قد استعملت فيها و قد عد منها الترجي و التمني و التهديد و الإنذار و الإهانة و الاحتقار و التعجيز و التسخير إلى غير ذلك‏.[[1]](#footnote-1) مثال هر یک از این معانی هم در کتب مفصله ذکر شده است. معنای اصلی و اولی که انشاء طلب باشد که مثالش واضح است. در کلمات برای ترجی نوعا مثالی ذکر نکرده اند ولی بعضی به این آیه شریفه مثال زده اند که "اذهبوا فتحسسوا من یوسف و اخیه". البته در این مثال مناقشه می شود که معلوم نیست "اذهبوا" به معنای ترجی باشد بلکه ممکن است طلب حقیقی باشد. مگر اینکه گفته شود که حضرت یعقوب به این امید که شاید اینها این کار را انجام دهند گفته بوده است نه اینکه قاطع به امتثال آنها باشد. ولی ممکن است مواری در مثال های عرفی پیدا شود؛ مثلا پدری به فرزندش می گوید نماز بخوان ولی خیلی قاطع به انجامش نیست و صرفا از باب اینکه شاید انجام دهد به او می گوید. برای تمنی مثال معروفش "الا یا ایها اللیل الطویل ألا انجلی" است که به شب امر می شود که تمام گردد و باز شود. در این مورد امید تحقق مطلوب نیست ولی با این وجود به خاطر صرف آرزو این عبارت گفته می شود. یا کسی در سن پیری خطاب کند به جوانی اش که "عُد ایها الشباب" . برای تهدید هم مثال آورده اند که "اعملوا ما شئتم"[[2]](#footnote-2). در این آیه از سر تهدید گفته شده که اگر کاری از دستتان بر می آید انجام دهید. انذار هم "تمتعوا فی دارکم ثلاثة ایام"[[3]](#footnote-3) . اهانت هم در سوره دخان است که "ثم صبّوا فوق رأسه من عذاب الحمیم ذق انک انت العزیر الحکیم" [[4]](#footnote-4) امر به چشیدن در مقام توهین و اهانت نسبت به مخاطب است. مثال برای احتقار و کوچک شمردن نیز آیه "القوا ما انتم ملقون" [[5]](#footnote-5) است که این در مقام احتقار و کوچک شمردن کاری است که سحره می خواستند انجام دهند. مثال تعجیز نیز این آیه در سوره بقره است که "و ان کنتم في ريب مما نزّلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله" [[6]](#footnote-6). معنای دیگر تسخیر یعنی از یک حال به حالی دیگر تغییر دادن مثل "کونوا قردة خاسئین" [[7]](#footnote-7).

همانطور که مرحوم آخوند هم آورده اند که الی غیر ذلک، در کلمات معانی دیگری نیز برای صیغه امر گفته شده است که یکی از آنها ارشاد است مثل "اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم"[[8]](#footnote-8) است. دیگری امتنان مثل "واشکروا لی"[[9]](#footnote-9) . همچنین تسویه مثل "فاصبروا او لا تصبروا"[[10]](#footnote-10) که امر به صبر است ولی این صیغه در جایی استعمال شده که مورد طلب تحقق متعلق نیست بلکه در مقام تسویه بین متعلق و امر آخر است . اباحه مثل "کلوا و اشربوا"[[11]](#footnote-11) و دیگری دعا مثل "ربنا اغفر لی و لوالديّ و للمؤمنين يوم يقوم الحساب " [[12]](#footnote-12) . تکوین نیز مثل "اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون"[[13]](#footnote-13) . در این آیه شریفه امر مولوی نیست که مخاطب بخواهد چیزی را انجام دهد بلکه مخاطب با همین صیغه ایجاد می شود. بعضی این معانی را به بیست و چهار معنا هم رسانده اند.

مرحوم آخوند می فرماید که هرچند در کلمات دیگران، اینها به عنوان معانی صیغه امر ذکر شده اند و مستعمل فیه در این موارد غیر از معنای اول یعنی طلب است، ولی حق این است که مستعمل فیه صیغه امر در این موارد، یکی است نه متعدد و آن انشاء طلب است و اختلافی که در این موارد وجود دارد در داعی بر انشاء است. گاهی داعی بر انشاء طلب، بعث و تحریک نحو المطلوب است و گاهی داعی امور دیگری مثل تمنی یا تهدید است. بنابراین حتی در مورد اول نیز که طلب و تکلیف حقیقی باشد، صیغه امر در طلب حقیقی استعمال نشده است بلکه در آنجا هم مستعمل فیه همان انشاء طلب است و طلب حقیقی فقط داعی بر استعمال است. در بقیه موارد هم معانی گفته شده، جزء دواعی استعمال هستند نه اینکه معانی مختلف صیغه امر باشند.

مرحوم آخوند فرموده اند نهایت چیزی که در مورد دواعی بر استعمال می شود گفت این است که این دواعی در عرض هم نیستند بلکه یکی از این دواعی که طلب و بعث حقیقی و تحریک نحو المطلوب باشد در وضع صيغه اخذ شده است ، یعنی واضع لفظ را برای معنای خاص که انشاء طلب باشد وضع کرده ولی در جایی که این انشاء طلب با داعی بعث و تحریک انجام شود. شبیه آنچه مرحوم اخوند در فرق بین معنای حرفی و اسمی فرموده بود که کلمه "من" با "ابتدا" موضوع له و مستعمل فیه واحدی دارند منتها کلمه "ابتدا" را واضع وضع کرده برای معنای ابتدا فیما اذا لوحظ مستقلا و "من" را وضع کرده برای معنای ابتدا ولی فیما اذا لوحظ آلةً. در صیغه امر هم فرموده است که یکی از این دواعی به عنوان شرط الوضع و قید علقه وضعیه اخذ شده است. نتیجه اش این می شود که اگر مستعمِل این صیغه امر را در انشاء طلب استعمال کرده به داعی تحریک و بعث، استعمال حقیقی است ولی اگر به داعی تمنی یا تهدید استعمال کرد می شود استعمال مجازی. اما اگر استعمال مجازی می شود به این خاطر است که شرط الوضع رعایت نشده است نه اینکه مستعمل فیه با موضوع له مغایر باشد. قصارى ما يمكن أن يدعى أن تكون الصيغة موضوعة لإنشاء الطلب فيما إذا كان بداعي البعث و التحريك لا بداع آخر منها فيكون إنشاء الطلب بها بعثا حقيقة و إنشاؤه بها تهديدا مجازا و هذا غير كونها مستعملة في التهديد و غيره فلا تغفل‏[[14]](#footnote-14).

مرحوم آخوند در ادامه فرموده انچه ما در مورد صیغه امر گفتیم در بقیه صیغ انشائیه مثل صیغه تمنی و ترجی و استفهام هم جاری است. موضوع له و مستعمل فیه در لیت و لعل و هل و ... در همه موارد شئ واحد است؛ در ترجی انشاء الترجی است و در تمنی انشاء التمنی و ... منتها داعی بر انشاء ترجی و انشاء تمنی مختلف است. گاهی داعی بر انشاء، ثبوت حقیقی این صفات در وعاء مناسب خودش یعنی عالم نفس است که در نوع موارد این چنین است. ولی گاهی نیز داعی چیز دیگری است. مثلا گاهی داعی برای انشاء ترجی در لعل، صرفا اظهار محبوبیت است نه وجود حقیقی صفت ترجی در نفس. مرحوم آخوند می فرماید که به این ترتیب مشکل استعمال این صیغ انشائیه در کلام خداوند متعال و قرآن مجيد حل می شود. اگر می بینیم که در آیات کلمه لعل بکار رفته است با اینکه لعل برای ترجی است و چون مستلزم عجزو نقص در قدرت است در مورد خدا معنا ندارد، با توجه به اينکه مستعمل فیه انشاء الترجی است ولی داعی اظهار محبوبیت است. دیگر لازم نیست در مورد مثل لعل و امثاله در کتاب مجید ملتزم شویم که از معنای حقیقی منسلخ شده اند و در معنای دیگری استعمال شده اند.

این قسمت از عبارت کفایه اشاره به کلام مرحوم شیخ در رسائل دارد که در ذیل آیه نفر نسبت به "لعلهم یحذرون" فرموده اند که لعل از معنای خودش منسلخ شده است. ایشان فرموده اند: أن لفظة لعل بعد انسلاخها عن‏ معنى‏ الترجي‏ ظاهرة في كون مدخولها محبوبا للمتكلم[[15]](#footnote-15). مرحوم آخوند می فرمایند که لازم نیست شما قائل به انسلاخ شوید. بلکه ملتزم می شویم که لعل در معنای خودش یعنی انشاء الترجی استعمال شده ولی داعی بر استعمال، اظهار محبوبیت مدخول لعل است. در نتیجه دیگر نیازی به انسلاخ نیست. انشاء ترجی و انشاء استفهام که مستلزم محذور نسبت به خداوند نیست، لذا حمل بر ان بلا اشکال است.

کلمات مرحوم آخوند در اين جهت(بيان مدلول صيغه امر و ما وضع له هيئت افعل) به چهار نقطه بر می گردد :

نقطه اول : صيغه امر معانی متعدد ندارد بلکه موضوع له و مستعمل فيه صيغه امر در همه موارد يک معنا است و امور متعددی که در کلمات به عنوان معانی صيغه امر گفته شد مثل تمنی و ترجی و....مستعمل فيه صيغه امر نيستند بلکه دواعی متعدد بر استعمال هستند بنابر اين تعدد در معنای صيغه امر نيست بلکه در دواعی بر استعمال است .

نقطه دوم : معنای واحدی که صيغه امر برای آن وضع شده و در آن استعمال می شود انشاء الطلب به صيغه و ايجاد طلب به وجود انشائی واعتباری است .

نقطه سوم : دواعی استعمال صيغه امر در انشاء طلب در عرض هم نيستند ، بلکه يکی از آنها که بعث و تحريک مخاطب نحو المطلوب باشد به عنوان قيد علقه وضعيه در وضع هيئت امر اخذ شده است و لذا استعمال صيغه امر به داعی بعث و تحريک مخاطب نحو المطلوب استعمال حقيقی و برطبق وضع است ولی استعمال آن به دواعی ديگر مثل تمنی يا ترجی يا تهديد استعمال مجازی است .

نقطه چهارم : آنچه که در مورد صيغه امر گفته شد(که موضوع له ومستعمل فيه معنای واحد است و تعدد فقط در دواعی بر استعمال وجود دارد ) در ساير صيغه های انشائی مثل تمنی و ترجی و استفهام هم جاری می شود .

دوشنبه 7/6/401 جلسه دوم

#### نقطه اول

چنانکه گفته شد مطالب مرحوم آخوند در مبحث اول از فصل دوم که مربوط به بیان مدلول صیغه امر بود به چهار نقطه بر می گردد. نقطه اول این بود که علی رغم اینکه در کلمات گفته شده که صیغه امر در معانی متعددی استعمال می شود، صحیح این است که موضوع له و مستعمل فیه صیغه امر در همه موارد یک معنا بیشتر نیست و امور متعددی که در کلمات به عنوان معانی صیغه امر گفته شده مثل تهدید و تمنی و ... در جایگاه موضوع له و مستعمل فیه قرار ندارند و نقش آنها در حد داعی بر استعمال است.

با تامل در این نقطه معلوم می شود که خود این نقطه نیز مشتمل بر دو قسمت است؛ اول اینکه معانی متعدد در کار نیست و دوم اینکه دواعی بر استعمال صیغه امر متعدد است.

نسبت به قسمت اول که معانی متعدد نیست بلکه مستعمل فیه و موضوع له واحد است در نوع کلمات، این بیان مرحوم آخوند( که دیگران هم قبل از ایشان گفته اند) ، مورد قبول قرار گرفته و دلیل بر آن هم ارتکاز و وجدان بیان شده است. در کلمات مرحوم آقای تبریزی هم آمده الذی یشهد به الوجدان فی موارد استعمالات الصیغه این است که مستعمل فیه در همه موارد، انشاء طلبِ ماده ممن یتوجه الیه الطلب است و اگر اختلاف باشد باید در جای دیگر مثل داعی بر استعمال این اختلاف را پيدا کرد نه در معنای مستعمل فیه .

اما مرحوم آقای خویی نسبت به همین قسمت اشکال کرده اند که وحدت مستعمل فیه در همه موارد و انکار تعدد معنا، بنابر مسلک مشهور در حقیقت انشاء درست است ولی بنابر نظر مختار در حقیقت انشاء، مستعمل فیه واحد نیست بلکه متعدد است. زیرا مشهور می گویند انشاء، ایجاد المعنی باللفظ است و اخبار، بیان ثبوت نسبت و یا نفی آن است. اگر در حقیقت انشاء این نظر را داشته باشیم، قسمت اول فرمایش مرحوم آخوند تمام است و باید گفت که صیغه امر برای انشاء طلب وضع شده است و فقط دواعی متفاوت است. اما اگر قائل شدیم که انشاء، ابراز اعتبار نفسانی است نه اینکه به وسیله لفظ چیزی حتی در عالم اعتبار ایجاد شود تا حقیقت انشاء را ایجاد المعنی باللفظ بدانیم، در این صورت موضوع له صیغه امر نیز ابراز اعتبار نفسانی خواهد شد. وقتی صیغه افعل برای ابراز اعتبار نفسانی وضع شده باشد، با اختلاف مبرَز در موارد مختلف معنای صیغه هم مختلف و متعدد می شود. در بعضی از موارد، مبرَز اعتبار الماده فی ذمة المخاطب است مثل صلّ یا جئنی بماء و در بعضی از موارد نیز مثل مورد تهدید و تعجیز، مبرَز تهدید و تعجیز مخاطب است. بنابر این مبنا که مختار مرحوم اقای خویی است، صیغه امر در این موارد متعدد، در امور متعدد استعمال می شود نه اینکه مستعمل فیه معنای واحد باشد و اینها فقط در حد داعی نقش داشته باشند .

از این اشکال دو جواب داده شده است؛ یکی در کلام مرحوم آقای تبریزی و دیگری در کلام آقای صدر. مرحوم آقای تبریزی فرموده اند که حرف مرحوم آخوند مبنی بر وحدت معنای مستعمل فیه واحد که مطابق با وجدان و ارتکاز نیز هست، همانطور که طبق مسلک مشهور در حقیقت انشاء درست است بنابر مسلک مختار شما که انشاء را ابراز اعتبار نفسانی می گیرید نیز قابل توجیه است. زیرا بنابر مسلک شما نیز همانطور که در موارد طلب حقیقی، مبرَز اعتبار الفعل فی عهدة المخاطب است، در موارد تهدید و ... هم اعتبار الفعل فی عهدة المخاطب است. منتها داعی بر ابراز این مطلب که فعل بر عهده تو باشد گاهی سوق دادن مکلف نحو الفعل است که در تکلیف حقیقی است و گاهی تهدید مخاطب و گاهی تعجیز مخاطب و ... .

آقای صدر هم مناقشه کرده اند که این فرمایش مرحوم آقای خویی مبنی بر اینکه به اختلاف مبرَزها معنای مستعمل فیه متعدد می شود منجر به نتیجه غریبه غیر قابل التزام می شود و آن عدم ارتباط بین مفاد هیئت و مفاد ماده در موارد تعجیز و استهزاء است. زیرا بنابر نظر مشهور که مفاد صیغه امر را در همه موارد انشاء الطلب می­گیرند ارتباط بین ماده و هیئت در استعمال صیغه امر حفظ می شود . چه در جایی که در طلب حقیقی استعمال شود و چه وقتی که در تعجیز و استهزاء استعمال گردد. مثلا اگر به کسی از باب تعجیز یا استهزاء بگویند طِر الی السماء بنابر نظر مشهور صغیه امر در ارسال مخاطب نحو الماده (طيران) استعمال می شود ولی با داعی تعجیز یا استهزاء اما بنابر نظر شما که صیغه امر برای ابراز تعجیز یا استهزاء استعمال شده است، ارتباط بین ماده و هیئت در این موارد تعجیز از بین می رود. زیرا در همین مثال تعجیز و استهزاء، تعجيز و استهزاء انشائی به مفاد ماده که طیران است تعلق نمی گیرد. عبارت بحوث این است:« کيف ولو کان هناک طيران لما کان عجز او استهزاء» اگر واقعا طیرانی در کار بود که استهزاء وتعجیز از آن معنا نداشت. استهزاء و تعجیز در جایی معنا دارد که واقعا طیرانی در کار نباشد. بنابراین این تعجیز انشائی و استهزاء انشائی به ماده این صیغه که طیران باشد ارتباطی پیدا نکرد. اما بنابر نظر مشهور ارتباط بین ماده و هیئت حفظ می شود. در همه موارد که هیئتی روی ماده رفته است، باید هیئت به آن ماده تعلق بگیرد و مرتبط باشد و حال آنکه بر اساس مسلک شما ارتباط منتفی است.

به نظر می رسد که این مناقشه تمام نباشد. زیرا ولو مدلول صیغه امر ابراز تعجیز یا استهزاء باشد اما اینطور نیست که بین ماده و هیئت ارتباط وجود نداشته باشد بلکه در همین مورد هم تعجیز و استهزاء انشائی به طیران تعلق می گیرد. زیرا تعلق تعجیز و استهزاء به طیران چه انشائی باشد و چه اخباری، متوقف بر وجود طیران در خارج و مفروغ عنه بودن طیران در خارج نیست بلکه کافی است که تعجیز انشائی به وجود خارجی تعلق بگیرد ولی به معنای مصدری؛ به همان نحوی که مرحوم آخوند در تعلق اوامر به طبایع توضیح داده است که متعلق طلب وجود طبیعت است ولی نه وجود طبیعت به معنای اسم مصدری یعنی مفروغ عنه بودن آن تا اشکال شود که مستلزم تحصیل حاصل است. ایشان فرمود که ولو طلب به وجود طبیعت تعلق می گیرد اما وجود به معنای مصدری نه اسم مصدری. تعلق طلب به وجود طبیعت به این معناست که آن را ایجاد کند. در تعجیز هم همین مطلب می آید. اگر بخواهد تعجیز به طیران تعلق بگیرد به وجود طیران به معنای اسم مصدری یعنی مفروغ عنه بودن آن در خارج که تعلق نمی گیرد بلکه متعلق تعجیز وجود طیران به معنای ایجاد طیران است. ثانیا بنابر مسلک شما که اوامر و احکام را متعلق به وجود خارجی نمی دانید بلکه متعلق به عناوین می دانید، اصلا وجود خارجی متعلق حکم نیست. اگر عنوان متعلق حکم باشد، تعجیز هم متعلقش عنوان طیران می شود نه وجود خارجی. اگر متعلق تعجیز وجود خارجی بود اشکال عدم ارتباط جا داشت ولی متعلق وجود خارجی نیست بلکه عنوان طیران است. لذا به وسیله طر الی السماء ابراز می شود که تو عاجز از طیران هستی و نمی توانی آن را ایجاد کنی ( نه اینکه طیران موجود است و در عین حالی که موجود است تو عاجز از آن هستی). همین مقدار، ارتباط بین ماده و هیئت را محفوظ می دارد.

عمده مناقشه ای که می شود به کلام مرحوم آقای خویی کرد همان مطلبی است که در کلام مرحوم آقای تبریزی آمده بود مبنی بر اینکه جا ندارد وحدت و تعدد معنای مستعمل فیه در صیغه امر را مبتنی بر مسلک مشهور کنید بلکه حتی طبق مبنای شما نیز می شود به وحدت معنای مستعمل فیه در صیغه امر و عدم تعدد آن ملتزم شد.

مرحوم آخوند در قسمت دوم فرمایش خود تعدد را در ناحیه داعی بر استعمال گرفت و داعی را در موارد طلب حقیقی و موارد تعجیز و تهدید و تمنی و ... مختلف دانست. نسبت به این قسمت، مرحوم ایروانی در کتاب الاصول فی علم الاصول نه در تعلیقه بر کفایه اشکال کرده اند و نیز بعض الاعلام در منتقی الاصول اشکال مرحوم ایروانی را با توضیح بیشتری آورده اند. مرحوم ایروانی مناقشه کرده است که اینجا از موارد اختلاف و تعدد داعی نیست. زیرا داعی به حسب اصطلاح همان علت غایی است که به حسب وجود خارجی مترتب بر شئ است اما به حسب تصور و وجود علمی سابق بر شئ. اول تصور چیزی می شود و سپس برای رسیدن به آن، فعل انجام می گردد. غذا خوردن به داعی سیر شدن انجام می شود. لذا به حسب وجود خارجی، سیر شدن مترتب بر اکل می شود اما به حسب وجود علمی و تصور، سابق بر اکل است. در حالی که رابطه معانی متعددی که برای صیغه امر ذکر شده با انشاء و طلب، رابطه علت غایی و معلول نیست. تعبیر مرحوم ایروانی این است: أيّ ارتباط بين معنى الصيغة و تلك المعاني كي‏ تكون‏ هي‏ دواعي‏ إنشاء الطلب‏ و هل هي بوجودها الخارجي معاليل لإنشاء الطلب كي تكون بوجودها العلمي دواع و علل له؟ كلّا[[16]](#footnote-16). وقتی اینها داعی بر انشاء طلب نبودند پس مستعمل فیه و داعی چیست؟ همانطور که در مورد طلب حقیقی داعی بعث و تحریک است در سایر موارد هم داعی بعث و تحریک است با این فرق که بعث در مورد تکلیف حقیقی مطلق است اما در بقیه موارد مقید به حالت خاص. مرحوم ایروانی از میان سایر دواعی، نسبت به غیر تمنی و ترجی فرموده است که داعی همان بعث است و متحد با تکلیف حقیقی است منتها نه بعث به نحو مطلق بلکه بعث مشروط. مثلا در تهدید این چنین بعث می کند که اگر از عواقبش نمی ترسی این کار را انجام بده نه اینکه بعث علی جمیع التقادیر باشد ، مفاد صيغه در اين موارد در حقيقت جزاء برای شرط مذکور يا مقدر است وغرض از تعليق و اشتراط بيان فساد جزاء به فساد شرط است . اما در تمنی و ترجی جهتی وجود دارد که به صرف استعمال صیغه در طلب با داعی بعث، ابراز تمنی و ترجی حاصل می گردد و آن این است که ماده در موارد تمنی و ترجی ممتنع الحصول یا مرجی الحصول است. از تعلق طلب به چنین مطلوبی تمنی و ترجی خود به خود استفاده می شود.

در منتقی هم همین بیان آمده است که در این موارد صیغه در معنای حقیقی و به داعی بعث و تحريک استعمال می شود اما موضوع تکلیف مقید است و تکليف بر موضوع خاص وارد می شود نه برمطلق مکلف . وقتی در مقام تعجیز گفته می شود که یک سوره مثل سوره های قرآن بیاورید، در حقیقت یک شرط دارد و آن اینکه ان کنت قادرا فأتوا بسورة. واز آنجا که مخاطب قدرت بر آن ندارد تکليف هم در حق او وجود ندارد (لا بلحاظ عدم كون التكليف حقيقياً، بل بلحاظ انكشاف عدم توفر شرط التكليف فيه وعدم كونه مصداقاً لموضوع الحكم )، در تهدید هم وقتی آمر از باب تهدید، دیگری را امر می کند حکم در آن مشروط به مخالفت با آمر فی مکروهه و عدم خوف از عقاب او است. افعل هذا در مقام تهدید به این بر می گردد افعل هذا اذا لا تخاف من العقاب.

مطلب اضافه ای که در منتقی آمده این است که به همان نحوی که صیغ انشائیه را توضیح دادیم که در اين موارد امر مولوی و تکلیف حقيقی وجود دارد است اما به صورت معلق، معلوم می شود که اوامر وارد در اجزاء و شرایط هم به همین نحو است. مشهور قائل هستند که اینها ارشادی می باشند نه مولوی، ولی مرحوم همدانی قائل شد که ما همین اوامر را مولوی می گیریم نه ارشادی ولی به نحو معلق. وقتی گفته می شود اقراء سورة فی الصلاة، طلب تکلیفی و مولوی سوره است منتها قیدی دارد و آن اینکه اگر می خواهی نمازت صحیح باشد و مبرِء ذمه باشد باید سوره را بخوانی. کسی که می خواهد مرکب تام و صلات صحیح را انجام دهد باید در نمازش سوره بخواند. پس موضوع تکلیف، مطلق المکلف نیست بلکه مکلفی است که می خواهد نماز تام را بیاورد. در منتقی آمده است که این تحقیق مرحوم همدانی با توضیحی که در اینجا دادیم فی محله است.

در کلام مرحوم ایروانی هم در الاصول فی علم الاصول عبارتی وجود دارد که با این معنا می خواند که اوامر وارد در اعمال عبادی را حمل بر ارشاد نکنیم. منتها این را نسبت به دلالت جمله خبریه بر طلب فرموده اند که جمله خبریه استعمال نشده است الا فی معناها الا ان المخبَر به وقوع الجملة علی تقدیر خاص أو وقوعه من أشخاص مخصوصين لا على جميع التقاديرفمعنی (يعيد) و (يغتسل) في جواب من سأل عن صحة صلاته وغسله هو انه ان اراد العمل بقانون الشرع يعيد و يغتسل ومن ذلک يعلم ان قانون الشرع هو وجوب الاعادة .

سه شنبه 8/6/401 جلسه سوم

مرحوم آخوند فرمود که معنای صیغه امر واحد است و تعدد در ناحیه داعی استعمال صیغه امر در انشاء الطلب است. در بعضی از موارد داعی، بعث نحو المطلوب است و در بعضی از موارد تعجیز و تهدید و ... .

این قسمت دوم را مرحوم ایروانی در کتاب الاصول فی علم الاصول اشکال کردند که بعضی از اعلام در منتقی با توضیح بیشتری آورده اند. مرحوم ایروانی نسبت به غیر تمنی و ترجی فرموده اند که هم مستعمل فیه طلب است و هم داعی بر استعمال، بعث نحو المطلوب است. منتها فرق انها با تکلیف حقیقی در این است که در موارد تکلیف حقیقی بعث و تکلیف و طلب مطلق است و مقید نیست و در اینها مقید و مشروط است. مثلا در موارد تهدید، بعث مشروط به این است که اگر نمی ترسی. اما نسبت به تمنی و ترجی فرموده اند که مستعمل فیه طلب و بعث است ولی به خاطر اینکه متعلق هیئت امر، مورد رجاء حصول است و یا در تمنی ممتنع الحصول است مثل عد یا شباب، همین که چنین امری را طلب کنند ترجی یا تمنی از آن استفاده می شود.

اما در منتقی کلا معانی دیگر را فرموده اند که مثل اراده طلب حقیقی است و فقط در غیر طلب حقیقی اشتراط است و مطلق مکلف موضوع نیست بلکه مکلف خاص موضوع است اما در مورد تکلیف حقیقی به نحو مطلق طلب تعلق می گیرد نه اینکه موضوع تکلیف مقید باشد و یا برای ثبوت تکلیف قید و شرطی وجود داشته باشد. از اینجا معلوم می شود در اوامر اجزاء و شرایط عبادات هم حق با محقق همدانی است نه مشهور. ایشان فرموده است که این اوامر در اجزاء و شرایط، مولوی هستند و فرق آنها با بقیه تکالیف حقیقی در همین اشتراط و تعلیق و عدم اشتراط است.

ممکن است از این مناقشه جواب داده شود. نسبت به اصل مطلب که اینها نمی توانند داعی باشند جوابش این است که قبول می کنیم که مقصود از داعی، همان داعی اصطلاحی است یعنی چیزی که ترتب وجودی بر شئ دارد ولی در تصور و علم مقدم بر آن است، اما می گوییم که در این موارد هم این خصوصیت وجود دارد هرچند با تفصیل میان آنها. در بعضی از موارد مثل ترجی و تمنی، اگرچه ثبوت آنها به عنوان صفت حقیقی مترتب بر استعمال نیست ولی آنچه داعی است تمنی یا ترجی به عنوان صفت نفسانی نیست بلکه در این موارد ما یترتب علی استعمال صیغه ابراز و اظهار این صفت نفسانی است و اظهار نیز مترتب بر استعمال صیغه است. اما در موارد دیگر مثل تهدید یا تعجیز یا اهانت و ... تحقق واقعی خود این امور مترتب بر استعمال صیغه است. ضمن اینکه در تعجیز هم ممکن است داعی مثل تمنی و ترجی اظهار عجز باشد نه ثبوت حقیقی صفت.

بنابراین ارتباط خاصی که بین معانی و صیغه امر انتظار داشتید وجود دارد؛ در بعضی از موارد بین ثبوت واقعی این صفات و در بعضی از موارد بین اظهار این امور و صیغه.

بنابراین آنچه مرحوم آخوند فرموده ولو استفاده ای که از الفاظ ایشان می شود این است که داعی در همه این موارد نفس ثبوت این امور است ولی نیاز به اصلاح دارد به اینکه در بعضی از موارد اظهار و ابراز آن مترتب بر استعمال می شود و داعی می باشد مثل ترجی و تمنی ، ودر موارد ديگر مثل تهديد واهانت و تعجيز تحققِ اين امور در واقع بر استعمال صيغه مترتب می شود.

التزام به اينکه داعی در همه موارد همان بعث و تحريک است ولی بعث مشروط و معلق است برخلاف ارتکاز و وجدان است که داعی را همان بعث در همه موارد بدانیم . بالوجدان می یابیم که در غیر موارد تکلیف حقیقی متکلم نمی خواهد بعث کند ولو بعث معلق و مشروط.

می توان اختلاف بين موارد را با همان اختلاف داعی توجیه کرد.

اما آنچه از مرحوم همدانی نقل شده که اوامر اجزاء و شرایط عبادات، ارشادی نیستند کما علیه المشهور بلکه مولوی هستند و بیانگر تکلیف می باشند اما تکلیف مشروط، اولا آنچه در مصباح الفقیه در مظان این بحث پیدا شده عبارتی است که گویا مرحوم همدانی می خواهند خلاف این مطلب را بفرمایند. ایشان اوامر را تقسیم به ارشادی و مولوی می کنند و اوامر مسوق لبیان کیفیة الاعمال من العبادات و المعاملات را از قبیل اوامر ارشادیه می دانند نه مولویه[[17]](#footnote-17). ثانیا حتی اگر محقق همدانی هم فرموده باشد که اوامر وارد در اجزاء و شرایط، مولوی هستند و فقط موضوع تکلیف مقید به مکلف خاص است، فرمایش صحیح و تمامی نیست. در مثل اقرء السورة که امر به جزء شده است نمی توانیم ملتزم شویم که مکلف به این تکلیف شخص خاصی است. زیرا مفاد این اوامر در اجزاء مثل مفاد اوامر وارد در کل عبادت، متوجه به همه مکلفین است و نسبت به همه وظیفه را بیان می کند. چطور می توانیم بگوییم اقرء السورة متوجه مکلفی است که قصد انجام عبادت را دارد و مکلفی که قصد انجام اصل عبادت را ندارد این خطاب متوجه او نیست. وجهی برای این اختصاص وجود ندارد. متفاهم این است که مخاطب تکالیف همه مردم هستند اعم از مطیعین و عاصین حتی کفار بنابر شمول تکالیف نسبت به کفار. بله مطلبی را در امر به اجزاء می شود ملتزم شد که ملتزم هم شده اند و آن اینکه اینطور نیست که اجزاء عبادت، متعلق امر نباشد بلکه آن امری که روی مرکب تام الاجزاء و الشرایط رفته است منحل می شود به اوامر ضمنیه. نسبت به تمام اجزاء امر وجود دارد اما نه امر مستقل بلکه امر ضمنی و امری که از امر متعلق به کل مرکب منحل شده است. حتی نسبت به شرایط هم امر به مرکب تبعیض و منحل می شود منتها با اختلافی که من حیث المبنی در شرط وجود دارد. بنابر مسلک مشهور که شرط را تقید عمل به عنوان خاص می دانند امر ضمنی هم به عنوان تقید می خورد اما بنابر مبنایی که مرحوم آقای خویی اختیار کرده و قبلا هم اشاره شده که مبنای صحیح هم همین است، در موارد شرط اینطور نیست که عنوان تقید متعلق امر قرار بگیرد بلکه متعلق امر واقع اجتماع در وجود است. بنابر این مسلک هم اینطور نیست که خود ما یطلق علیه الشرط امر داشته باشد بلکه امر به اجتماع مرکب با آن تعلق می گیرد. علی ای حال انحلال امر مرکب به اجزاء و شرایط قابل التزام است اما اینکه به صورت خاص به اجزاء و شرایط عبادت امر مولوی تعلق گرفته باشد، در این خطاباتی که صیغه امر در انها بکار رفته مثل اقرء السوره قابل التزام نیست بلکه اینها اوامر ارشادی هستند و ارشاد به دخالت این جزء در مامور به می کنند. تقریب ارشادی بودن در مباحث سابق توضیح داده شد که ولو ظاهر اولی صیغه امر همانطور که از فرمایش مرحوم همدانی استفاده می شود، مولوی بودن است و ارشادیت خلاف ظاهر است اما در بعضی از موارد به خاطر قرینه حمل بر ارشادیت می شود. همانطور که نهی هم در بعضی از موارد حمل بر ارشادیت می شود. قرینه هم این است که در اینجا یک امر متوقَعی با قطع نظر از صدور این خطاب وجود دارد و ظاهر خطابی که در چنین میدانی وارد می شود این است که ناظربه همان مورد توقع است و نظر شارع را نسبت به آن بیان می کند. لذا در باب معاملات گفته اند نهی از معامله که ارشاد به فساد است وجهش این است که چون متوقع در مورد معامله با قطع نظر از نهی وارد در آن، این است که موجب نقل و انتقال و ترتیب آثار شود، اگر رسول الله صلی الله عليه وآله از بیع غرر نهی کند ظاهرش این است که این نهی روی مورد توقع می رود یعنی گرچه شما این توقع را داشتید که بیع غرری مثل بقیه بیع ها باشد و موجب نقل و انتقال باشد ولی این بیع فاسد است و صحیح نیست. نسبت به اوامر در اجزاء و شرایط هم همین است. با توجه به اینکه این جزء خاص مثل سوره فی حد نفسه بی ارتباط با نماز بوده و دخالت در آن نداشته است، امر به قرائت سوره متمرکز بر همین نقطه توقع می شود و می گوید این سوره دخالت در نماز دارد و باید همراه با نماز باشد و نماز بدون آن صحیح نیست.

#### نقطه دوم

نقطه دوم از فرمایش مرحوم اخوند در مبحث اول این بود که معنای واحدی که صیغه امر در آن استعمال می شود انشاء طلب است. در همه این موارد صیغه امر در انشاء طلب استعمال می شود.

گرچه مرحوم آخوند در اینجا تصریح نکرده است که موضوع له صیغه امر چه چیزی است که با استعمال صیغه در آن به داعی بعث و تحریک، طلب انشائی محقق می شود اما بر اساس آنچه ایشان در بحث معنای حرفی در فرق بین انشاء و اخبار فرموده است، نظر مرحوم آخوند معلوم می شود. ایشان در فرق بین خبر و انشاء فرموده که بین خبر و انشاء نه در موضوع له و نه در مستعمل فیه هیچ فرقی نیست و مستعمل فیه هر دو واحد هستند و فرق در قید علقه وضعیه و شرط الوضع است. در هر دو چه در خبر و چه در انشاء، موضوع له مضمون کلام است منتها در مثل اضرب که مضمون کلام نسبت ماده به مخاطب است، به این داعی لفظ استعمال می شود که طلب ایجاد و انشاء شود اما در جمله خبریه تضرب زیدا که مضمون کلام همان نسبت ماده به مخاطب است، لفظ استعمال می شود برای اخبار، و حکایت از تحقق این نسبت می کند. بر اساس این فرمایش در محل بحث هم اگر بخواهیم بین صیغه امر و ماده امر فرق بگذاریم، آمرک بضرب زید و اضرب زیدا که یکی خبریه و دیگری انشائیه است، در ناحیه موضوع له و مستعمل فیه هیچ فرقی نیست و فرق فقط در این است که جمله خبریه وضع شده است تا در جایی استعمال شود که مقصود از این استعمال حکایت از ثبوت معنا فی موطنه باشد اما جمله انشائیه وضع شده تا در جایی استعمال شود که مقصود از استعمال تحقق یافتن و ثابت شدن مضمون در وعاء مناسب باشد. اینکه مرحوم آخوند فرموده است که صیغه امر استعمال نشده مگر در طلب انشائی نه اینکه طلب انشائی معنایی غیر معنای ماده امر باشد، بلکه مستعمل فیه واحد است اما در همین معنای واحد استمعال شده به غرض ایجاد آن. آمرک بضرب زید استعمال شده است در طلب انشائی به غرض حکایت از طلب انشائی اما اضرب زیدا استعمال شده در طلب انشائی به غرض ایجاد آن.

اصل فرمایش مرحوم آخوند که با اضرب زیدا طلب انشاء می شود جای اشکال ندارد. اما اینکه مستعمل فیه در این قسمت هم طلب است همانطور که در ماده امر مستعمل فیه طلب است، به مرحوم آخوند اشکال می شود و در همان بحث معانی حرفیه نیز این اشکال بیان شد که ما نمی توانیم مستعمل فیه در خبر و انشاء را شئ واحد بگیریم همانطور که مستعمل فیه در حرف و اسم را نمی توانیم شئ واحد بگیریم. زیرا اگر مستعمل فیه و موضوع له شئ واحد باشد لازم می آید استعمال کل منهما در موضع دیگری صحیح باشد ولو به واسطه علاقه مجازیت و حال آنکه بالوجدان می بینیم که استعمال یکی در موضع دیگری از افحش اغلاط است. این نشان می دهد که معنای هیئت با معنای ماده که معنای اسمی است مختلف است همانطور که اسم و حرف با هم مختلف هستند. مفاد ماده مفاد اسمی است و مفاد هیئت و صیغه از سنخ معانی حرفیه است. اگر در ماده امر قائل شدیم که مستعمل فیه طلب است در صیغه امر باید بگوییم موضوع له نسبت طلبیه است. اگر انشاء طلب هم محقق می شود از باب این است که لفظ استعمال می شود در نسبت طلبیه. علی ای حال باید حالت نسبیت و معنای هیئت و حرفی بودن را در صیغه امر در نظر بگیریم و ممتاز قرار دهیم از انچه در ماده امر گفته شده است. اما این نسبت که در صیغه امر ملتزم می شویم چه نسبتی است آیا نسبت طلبیه است یا نسبت ایقاعیه است یا امر دیگری مثل اعتبار فعل بر عهده عبد است، اختلاف نظری در این قسمت وجود دارد که به آن قبلا اشاره شده است. مرحوم نایینی فرموده بود که ماده امر وضع برای ایقاع الفعل علی ذمة المکلف شده است و صیغه امر وضع برای نسبت ایقاعیه. مناقشه در این فرمایش از مطالب قبل که در مباحث ماده امر گفته شده معلوم می شود. اگر بخواهیم مفاد صیغه را نسبت ایقاعیه بگیریم فرع بر این است که در خود ماده امر معنای ان را ایقاع الفعل علی ذمة المکلف بگیریم و حال آنکه گفته شده که متفاهم از ماده امر و نیز صیغه امر چه در مورد واجبات و چه مستحبات ایقاع الفعل علی ذمه المکلف نیست. اینکه مرحوم اقای خویی هم فرمودند که مستعمل فیه صیغه امر در مورد طلب حقیقی، ابراز اعتبار نفسانی است نیز قبلا مطرح شد و مناقشه آن بیان گردید.

چهارشنبه 9/6/401 جلسه چهارم

#### نقطه سوم :

نقطه سوم از فرمایش مرحوم آخوند در بررسی مدلول صیغه امر این بود که دواعی استعمال صیغه امر در انشاء الطلب یا طلب انشائی متعدد است ولی این دواعی در عرض هم نیستند تا نتوانیم ظهور کلام را در یکی از این دواعی احراز کنیم بلکه ممکن است گفته شود داعی بعث و تحریک نحو المطلوب در وضع صیغه امر اخذ شده است. یعنی صیغه امر برای استعمال در جایی وضع شده است که داعی بر انشاء الطلب همان بعث و تحریک نحو مطلوب واقعی باشد. اما بقیه دواعی اینطور نیستند. چون این داعی خاص که بعث و تحریک نحو مطلوب واقعی باشد در وضع صیغه امر به عنوان شرط الوضع و قید علقه وضعیه اخذ شده است نتیجه این می شود که استعمال صیغه امر در این موارد استعمال حقیقی است و استعمال صیغه امر در مواردی که داعی بر انشاء سایر المعانی باشد استعمال مجازی.

این مطلب را مرحوم آخوند با تعبیر "قصاری ما یمکن ان یدعی" مطرح کرده است که همانطور که مرحوم مشکینی اشاره کرده اند نشان می دهد مرحوم آخوند این را به عنوان نظر جزمی بیان نمی کند. در حقیقت این بیان برای این است که توجیه کند وقتی صیغه امر استعمال می شود ظهور در این دارد که داعی بر استعمال همان طلب حقیقی و بعث حقیقی است.

نسبت به این فرمایش مطالبی وجود دارد. مطلب اول که جای تشکیک ندارد این است که اگر این داعی خاص در وضع صیغه امر به نحو شرط الوضع یا قید علقه وضعیه اخذ شده باشد نتیجه اش این می شود که استعمال صیغه امر در این موارد استعمال حقیقی و در غیر آن مجازی باشد. زیرا با اخذ این داعی خاص، علقه وضعیه اختصاص به موارد وجود این داعی پیدا می کند. لذا اگر در جایی استعمال شود که این داعی وجود نداشته باشد طبعا استعمال به غیر وضع است. اگرچه معنای موضوع له عوض نشده و مستعمل فیه غیر از موضوع له نیست ولی استعمال، مطابق با وضع نیست. استعمال بغیر وضع هم استعمال مجازی است. استعمال مجازی اختصاص ندارد به جایی که معنای مستعمل فیه مغایر با موضوع له باشد.

اما چهار مطلب دیگر وجود دارد که جای بحث دارد. اول اینکه آیا اساسا اخذ داعی خاص در وضع لفظ برای معنای خاص ممکن است یا خیر. دوم اینکه اگر اخذ داعی در وضع لفظ ممکن باشد آیا در مورد صیغه امر این اخذ واقع شده است یا خیر. سوم اینکه اگر قائل شدیم که اخذ داعی خاص در وضع لفظ ممکن است و وقوع آن را نیز احراز کردیم آیا با اخذ این داعی خاص، استعمال لفظ در معانی دیگر به نحو مجازی ممکن و صحیح است یا خیر. چهارم اینکه با قطع نظر از امکان اخذ داعی خاص در وضع صیغه امر و وقوع آن، آیا توجیه دیگری برای ظهور صیغه امر در اینکه داعی بر استعمال بعث حقیقی است، وجود دارد یا خیر.

##### **مطلب اول؛ آیا اخذ داعی خاص در وضع لفظ ممکن است یا خیر؟**

عده ای از محققین از جمله مرحوم ایروانی اشکال کرده اند که چنین اخذی ممکن نیست. در تعلیقه بر کلام مرحوم آخوند در کفایه فرموده است که مجازی بودن استعمال در جایی که داعی تهدید باشد زمانی درست است که امکان اخذ داعی وجود داشته باشد و حال آنکه قبلا گفته شده است که اخذ داعی در وضع ممکن نیست. در منتهی الدرایه هم همین اشکال مطرح شده است. وجهش این است که داعی بر استعمال از شؤون استعمال لفظ در معنای موضوع له است و چیزی که از شؤون استعمال است در مرتبه متاخر از وضع قرار دارد و نمی شود در وضع اخذ شود. زیرا مستلزم تقدم الشئ علی نفسه خواهد شد.

از این اشکال می شود جواب داد که اگرچه استعمال لفظ، فرع تمامیت معنای مستعمل فیه و موضوع له است و لذا کیفیت استعمال را نمی شود در معنای موضوع له به عنوان قید اخذ کرد، اما اخذ کیفیت استعمال در علقه وضعیه که جزء معنای موضوع له نباشد ایرادی ندارد. واضع اسد را برای حیوان مفترس وضع می کند اما می تواند وضع خودش را اختصاص به حالت خاصی بدهد و مثلا بگوید برای حیوان مفترس وضع کردم به شرط اینکه در هنگام شب این استعمال صورت بیگرد. اگر چنین غرضی داشته باشد که در حالت خاص این رابطه بین لفظ و معنا وجود داشته باشد، این اختصاص ممکن است و محذوری ندارد. زیرا شؤون استعمال اگرچه متاخر از مستعمل فیه است ولی متاخر از عمليه وضع نيست تا اینکه قابل اخذ در مقام وضع نباشد. لذا در محل بحث هم مرحوم آخوند به عنوان توجیه فرموده که داعی بعث در وضع صیغه امر اخذ شده است.

این مطلبی است که در بعضی از کلمات آمده است. اقای صدر هم در بعضی از مباحث قبل اشکالی که به تخصیص علقه وضعیه داشت این بود که علقه وضعیه امر جعلی نیست تا کسی بتواند اختصاصش دهد. معنایش این است که اگر جعلی بود اختصاص امکان داشت. زیرا محذوری ندارد وقتی غرض، اختصاص به حالت خاصی داشته باشد، واضع بر اساس غرضی که دارد وضع را در دایره همان غرض خاص انجام دهد. اگر اخذ استحاله داشته باشد که بحث دیگری است اما اگر ممکن باشد باید متناسب با غرض مختص شود.

##### **مطلب دوم ؛آيا در وضع صيغه امراخذ شده است يا خير ؟**

اگر بپذیریم که اخذ داعی بر استعمال در وضع لفظ ممکن است آیا در وضع صیغه امر داعی خاص در مقابل دواعی دیگر اخذ شده است یا خیر؟

اگر اصل ظهور صیغه در داعویت بعث حقیقی را قبول کنیم و توجیه دیگری از توجیهاتی که در مطلب چهارم می آید مورد قبول قرار نگیرد، طبعا تعیّن پیدا می شود که ملتزم شویم داعی خاص در وضع لفظ اخذ شده است. زیرا ما یتفاهم از صیغه امر عند الاطلاق و عدم القرینه، بعث حقیقی است و این ظهور مبرّری ندارد مگر اخذ داعی در وضع. اما اگر در مطلب چهارم گفتیم که غیر از اخذ داعی در وضع، توجیهات دیگر مثل انصراف یا اطلاق و مقدمات حکمت مورد قبول است، نمی توانیم ملتزم شویم که حتما داعی خاص در وضع اخذ شده است. لذا واقع شدن اخذ داعی در وضع، منوط بر این است که در مطلب چهارم وجوه دیگر را منکر شویم.

##### **مطلب سوم؛ در فرض اخذ داعی بعث در وضع صيغه امر آيا استعمال آن در مورد دواعی ديگر صحيح است ؟**

اگر بپذیریم که خصوص بعث حقیقی به عنوان داعی بر استعمال در وضع صیغه امر اخذ شده است، آیا استعمال صیغه امر در موارد دیگر مثل تهدید و انذار از باب استعمال مجازی صحیح است یا خیر؟

مرحوم ایروانی فرموده است که اگر قبول کردیم که این داعی قابل اخذ است نمی توانیم صیغه امر را در بقیه موارد حتی به صورت مجازی استعمال کنیم. زیرا مقید به داعی خاص یعنی بعث حقیقی با مقید به دواعی دیگر مثل تهدید و تعجیز و ... متباین و متغایر است و علاقه ای میان آنها وجود ندارد تا با ملاحظه آن استعمال مجازی صحیح باشد[[18]](#footnote-18).

از این اشکال نیز می شود جواب داد که ولو در صحت استعمال مجازی قائل به اعتبار علاقه شویم ولی در عین حال در مواردی که معنای موضوع له مقید به قیدی است و معنای آخر مقید به قید دیگر، علاقه وجود دارد و آن اشتراک در ذات معناست. صحت استعمال مجازی تابع نظر عرف است و به نظر عرف نباید معنای موضوع له و مستعمل فیه مباین حساب شوند و جهت اشتراک بین آنها وجود داشته باشد اما همانطور که اشتراک مستعمل فیه با موضوع له در آثار وعوارض مبرر استعمال مجازی می شود با وجودی که میان آنها تباین ذاتی وجود دارد، اشتراک و اتحاد ذاتی به طریق اولی کافی برای این جهت است. لذا اگر داعی خاص اخذ شده باشد در مورد داعی ديگر می تواند مستعمل فیه همان طلب انشائی است، حتی اگر داعی خاص قید موضوع له اخذ شده باشد اين استعمال ممکن وصحيح است فضلا از اینکه قید علقه باشد نه موضوع له . اگر مستعمل فیه انشاء الطلب باشد به غرض تهدید و تعجیز، اشتراک ذاتی وجود دارد و همین مصحّح استعمال مجازی خواهد بود.

##### **مطلب چهارم؛وجوه ديگرظهور صيغه امردرطلب حقيقی و بعث و تحریک نحو المطلوب**

با قطع نظر از اخذ داعی خاص در وضع صیغه امر، آیا توجیه دیگری برای ظهور صیغه امر در اینکه داعی استعمال بعث و تحریک نحو المطلوب است وجود دارد یا خیر؟

در این بحث مرحوم آخوند توجیه این ظهور را همان اخذ داعی در مقام وضع دانسته است اما در بحث ماده امر، دو توجیه را به نحو تردید احتمال داده و فرموده است که چه در استعمال صیغه طلب (که مراد مرحوم آخوند ازصيغه در آن بحث ماده امر است) و چه در استعمال سایر صیغ انشائی مثل استفهام و ... دلالت الفاظ بر ثبوت صفات حقیقیه قابل توجیه است یا به خاطر اخذ این دواعی در وضع و یا به خاطر انصراف. لا مضايقة في‏ دلالة مثل صيغة الطلب و الاستفهام و الترجي و التمني بالدلالة الالتزامية على ثبوت هذه الصفات حقيقة إما لأجل وضعها لإيقاعها فيما إذا كان الداعي إليه ثبوت هذه الصفات أو انصراف إطلاقها إلى هذه الصورة فلو لم تكن هناك قرينة كان إنشاء الطلب أو الاستفهام أو غيرهما بصيغتها لأجل كون الطلب و الاستفهام و غيرهما قائمة بالنفس وضعا أو إطلاقا[[19]](#footnote-19). بنابراین در مقابل وجه اول که اخذ داعی در مقام وضع باشد وجه دوم انصراف است.

مرحوم اصفهانی در تعلیقه بر کلام مرحوم آخوند فرموده است که ظهور صیغه امر را از راه هایی می توانیم ثابت کنیم که یکی از آنها انصراف است. زیرا استعمال صیغه امر در جایی که داعی بر استعمال جدّ باشد غلبه دارد و این غلبه موجب انصراف می شود. مثل بقيه مواردی که لفظ موضوع للمطلق به خاطر کثرت استعمال انصراف به حصه خاص پیدا می کند. مثل حیوان که انصراف از انسان دارد. این غلبه انگار قرینه متصل به لفظ می شود و وقتی که لفظ همراه با این قرینه استعمال شود ظهور در حصه خاصه پیدا می کند.

آیا این وجه تمام است یا خیر؟

خود مرحوم اصفهانی فرموده است که امکان دارد به انصراف اشکال شود. زیرا از نظر صغروی اینطور نیست که غلبه استعمال با استعمال با داعی جدّ باشد . زیرا در سایر موارد نیز استعمال می شود. وقتی سایر را مجموعی نگاه کنیم استعمال در آن ها کثیر می شود و دیگر با قیاس با سایر دواعی، غلبه با داعی جدّ نخواهد بود[[20]](#footnote-20). مرحوم اصفهانی در انتهاء فرموده است که فتامل. ممکن است اشاره به این داشته باشد که حتی اگر به لحاظ مجموع دواعی دیگر هم نگاه کنیم، کثرت استعمال با داعی جدّ است. استعمال صیغه امر در طلب جدی حتی در خطابات عرفیه نیز کثیر است و استعمال در سایر موارد نادر است تا چه برسد به خطابات شارع که محل ابتلاء ما است. لذا مرحوم مشکینی هم در حاشیه فرموده اند که اگر کسی در کثرت استعمال بخواهد مناقشه کند مصداق مکابره است.

بنابراین ممکن است انصراف به عنوان بدیل وجه اول که اخذ داعی در وضع بود قرار بگیرد.

در کلام مرحوم اصفهانی دو وجه دیگر هم اضافه شده است که به عنوان وجه سوم و چهارم بیان می شود.

وجه سوم؛ اقتضای مقدمات حکمت. مقدمات حکمت اقتضا دارند که داعی طلب جدی باشد نه دواعی دیگر. زیرا ولو در اینجا مستعمل فیه من حیث الدواعی مهمل است و با همه دواعی می سازد اما با توجه به اینکه بیان یکی از این دواعی نسبت به دواعی دیگر بلا موونه است و بیان سایر دواعی موونه زائده دارد هرجا که متکلم کلامش را بلا قید اورده حمل می شود بر آن حصه ای که بلا موونه است. نتیجه مقدمات حکمت همه جا اطلاق و سریان نیست بلکه در مواردی که بیان یک حصه موونه زائده داشته باشد و بیان حصه دیگر خیر، تعیین حصه خاصه را نتیجه می دهد. فإنّ المستعمل فيه و إن كان مهملا من حيث الدواعي و كان التقييد بداعي الجدّ تقييدا للمهمل بالدقّة إلّا أنه عرفا ليس في عرض غيره من الدواعي. إذ لو كان الداعي جدّ المنشأ فكأنّ المنشئ لم يزد على ما أنشأ[[21]](#footnote-21).

شنبه 12/6/401 جلسه پنجم

وجه سوم برای توجیه ظهورصیغه امر در اینکه استعمال به داعی بعث حقیقی صورت گرفته (که در کلام مرحوم اصفهانی ذکر شده) این بود که مقتضای اطلاق و مقدمات حکمت این است که صیغه امر به غرض طلب جدی استعمال شده است. زیرا هرچند وقتی مستعمل فیه را با دواعی در نظر بگیریم اینطور نیست که نسبت به یکی از این دواعی رابطه عدم التقیید داشته باشد و نسبت به سایر دواعی رابطه تقیید، تا با تمسک به مقدمات حکمت بگوییم مولی در مقام بیان بوده و قید بیان نکرده پس معلوم می شود طبیعت مطلقه را اراده کرده است، ولی تمسک به اطلاق که اختصاص به اثبات اطلاق در طبیعت در مقابل تقیید ندارد بلکه در بعضی از موارد که دوران امر بین دو حصه می باشد، با تمسک به مقدمات حکمت می توان یکی از دو حصه را تعیین کرد و این نیز در جایی است که بیان یکی از این دو حصه موونه زائده نداشته باشد. در این موارد ولو عملا طبیعت مقید است ولی چون بیان یکی از این دو حصه احتیاج به موونه زائده ندارد عرفا مقید حساب نمی شود و طبیعت مطلقه به حساب می آید. این مطلبی است که مرحوم آخوند در بعضی از مباحث اصولی اعمال کرده است که در بعضی از موارد با مقدمات حکمت نتيجه گرفته می شود حصه خاص در مقابل بقیه حصص.

مرحوم اصفهانی فرموده است که ما نحن فیه هم از همین قبیل است؛ ولو در صیغه امر مستعمل فیه مهمل من حیث الدواعی است و اگر انشاء الطلب حتی به داعی جد هم باشد نحوی از تقیید است بالدقه، الا اینکه این داعی عرفا در عرض سایر دواعی نیست؛ زیرا بقیه دواعی احتیاج به بیان دارد اما این داعی خیر.

وجه چهارم تمسک به اصالة التطابق است. مرحوم اصفهانی فرموده است که اصل عقلایی تطابق اقتضا می کند که صیغه امر را عند الاطلاق بر طلب حقیقی حمل کنیم. زیرا همانطور که طریقه عقلاییه در اراده استعمالیه بر این است که مستعمل فیه لفظ با موضوع له لفظ اتحاد داشته باشد یعنی اگر لفظی استعمال شد و ندانستیم که مستعمل فیه همان موضوع له است یا خیر، مقتضای اصالة التطابق این است که بنا بگذاریم که همان موضوع له است، همینطور اگر متکلم کلامی را در معنایی استعمال کرد و ندانستیم آیا آنچه ابراز کرده مطابقت با جدّ دارد و مراد جدی متکلم نیز هست، اصل تطابق بین مراد استعمالی و مراد جدّی اقتضا می کند که آنچه ابراز کرده همان مرادی جدّی باشد. مرحوم اصفهانی در انتها فرموده است که کثرت صدور از غیر جدّ هم مانع از اعمال این اصل تطابق نمی شود. زیرا برای رفع ید از اصل عقلایی نیاز به قرینه خاصه داریم و صرف اینکه در موارد کثیره می بینیم که مراد جدّی مطابق با مراد استعمالی نیست، باعث رفع ید از این اصل عقلایی نمی شود.

توضیح ذلک: در حقیقت اگر به دقت نگاه کنیم شک ما در مطابقت مراد استعمالی با مراد جدی نیست. زیرا معلوم است که مراد استعمالی همان انشاء طلب است و این انشاء هم به صورت جدّ صورت گرفته است و در این جهت شکی نداریم. توضیح کلام محقق اصفهانی این است که در این موارد می دانیم متکلم طلب را انشاء و ابراز کرده است ولی جدّ بودن این ابراز به این است که به حسب واقع شخص طلب داشته باشد و مراد متکلم این باشد که مخاطب منبعث نحو العمل باشد؛ یعنی غرض از این انشاء جعل داعی نحو العمل باشد نه اینکه غرضش تهدید و تعجیز و ... که در این صورت نسبت به این انشاء جدّ حساب نمی شوند. با توجه به این مطلب اگر در صیغه امر دیدیم که مولی نسبت به عبد خود صیغه امر را به کار برد و گفت آب بیاور و احتمال می دهیم که از باب تهدید یا تعجیز گفته است، از میان دواعی متعددِ استعمال، طلب حقیقی و جعل الداعی نحو المطلوب صورت جدّی این انشاء حساب می شود و قاعده عقلایی اصالة التطابق بین مراد استعمالی وتفهيمی و مراد جدی پیاده می شود. ولو بالدقه از موارد شک در تطابق مراد استعمالی با مراد جدی به شکل جاری در بقیه موارد نیست اما اساس آن اصالة التطابق که در جاهای دیگر مورد تمسک قرار می گیرد در اينجا وجود دارد. اساسش همین است که اگر برای مطلبی که متکلم ابراز کرده یک صورت جدّی وجود داشته باشد و یک صورت غیر جدّی محتَمل، اصل تطابق بین اراده استعمالی متکلم و اراده جدی او می گوید باید حمل بر صورت جدّی معنا شود.

نتیجه بحث در این نقطه ثالثه از فرمایشات مرحوم آخوند این شد که ظهور صیغه امر در اینکه به داعی تحریک نحو مطلوب واقعی استعمال شده قابل توجیه به چهار وجه است. با توجه به اینکه هر چهار وجه ممکن است نمی توانیم این ظهور را به صورت معین به یکی از این وجوه نسبت دهیم. ثمره اش این می شود که اگر تطبیق بعضی از این وجوه در مورد خاصی ممکن نباشد نمی توانیم ملتزم شویم که صیغه امر در آن در داعی خاص ظهور دارد. مثلا اگر در خطابی بدانیم که متکلم در مقام بیان من جمیع الجهات نیست، دیگر شرط تمسک به اطلاق و مقدمات حکمت از بین می رود. طبق وجه اول و نیز انصراف و همچنین اصل تطابق، حتی اگر احراز کنیم که متکلم در مقام بیان نیست، صیغه امر حمل بر اراده جدی و بعث حقیقی می شود. ولی وقتی این چهار احتمال وجود داشته باشد آنچه می دانیم اصل ظهور است و لذا در مقام شک، نتیجه تابع اخس این وجوه است و اخس این وجوه همان تمسک به اطلاق است که شرط زائد دارد. لذا نمی توانیم با عدم احراز شرط الاطلاق صیغه امر را حمل بر ظهور در بعث حقیقی کنیم.

#### نقطه چهارم

نقطه چهارم از فرمایش مرحوم آخوند در بررسی مدلول صیغه امر این بود که مرحوم آخوند فرموده بود که انچه ما در مورد صیغه افعل گفتیم که مستعمل فیه و موضوع له واحد هستند و تعدد در ناحیه داعی است، در سایر صیغ انشائیه مثل تمنی و ترجی و استفهام و ... هم جاری است. در این صیغ نیز تعدد در معنای مستعمل فیه نیست و فقط داعی متعدد می باشد. در بعضی از موارد داعی بر استعمال، ثبوت حقیقی این صفات در نفس متکلم است و در بعضی از موارد نیز داعی بر استعمال این صیغه ها امور دیگری مثل اظهار محبوبیت يا اظهار لطف ومحبت و ... می باشد. بر اساس این تحقیق مشکل استعمال صیغ استفهام و ترجی و ... در مورد خداوند متعال حل می شود و لازم نیست که انها را منسلخ از معنای حقیقی کنیم. انسلاخ لعل از معنای خودش یعنی ترجی که در کلام مرحوم شیخ آمده به این خاطر است که فکر کرده اند موضوع له لعل، ثبوت حقیقی صفت ترجی است ولی اگر گفتیم که موضوع له ثبوت صفت ترجی در نفس نیست بلکه همان انشاء ترجی است، دیگر وجهی برای انسلاخ وجود ندارد. زیرا انشاء ترجی که برای خدا مستحیل نیست. داعی استعمال این صیغ در انشاء این صفات، گاهی اظهار محبت است مثل "ما تلک بیمینک" که این سوال به این خاطر نیست که برای خدا معلوم نبوده است، بلکه به داعی اظهار لطف و محبت است و گاهی نیز برای این است که اظهار شود متعلق صیغه، مورد محبوبیت و طلب مولی است که در مثل ترجی باید اینطور باشد مثل "لعلکم تفلحون". در بعضی از موارد هم به داعی انکار است مثل "افاصفاکم ربکم بالبنین و اتخذ من الملائکة اناثا". همچنین ممکن است گاهی به غرض تقریر مطلب باشد مثل "الم نشرح لک صدرک". استفهام انکاری نیز خود قابل تقسیم است. بعضی گفته اند که گاهی انکار ابطالی است مثل آیه فوق و گاهی از باب توبیخ است مثل "اتعبدون ما تنحتون". مرحوم آخوند فرموده است که موضوع له صیغ انشائیه مثل ترجی و استفهام انشاء همین معانی است اما داعی بر این انشاء مختلف است. در بعضی از این موارد داعی ثبوت این صفات در وعاء مناسب خودش یعنی نفس می باشد ولی در بعضی از موارد داعی وجود این صفت در نفس نیست بلکه امور دیگری مثل انکار یا اظهار محبوبیت و ... است.

آیا این فرمایش در نقطه چهارم تمام است یا خیر و نیاز به اصلاح دارد؟

نوعا در کلمات این فرمایش مرحوم آخوند مورد قبل قرار گرفته است که صیغ انشائیه ترجی و تمنی و ... برای انشاء این معانی وضع شده اند نه ثبوت این صفات در نفس. اما بر اساس آنچه مرحوم آقای خویی در صیغه امر به مرحوم آخوند اشکال کرده و فرموده بودند که وحدت معنای موضوع له و مستعمل فیه بر اساس مبنای مشهور در حقیقت انشاء قابل التزام است نه مبنای مختار که انشاء را ابراز اعتبار نفسانی می دانیم. ایشان در اینجا نیز باید بفرمایند که درست است این صیغ برای انشاء این معانی وضع شده اند اما چون حقیقت انشاء عبارت از ابراز اعتبار است، اگر معتبَر و مبرَز مختلف و متعدد باشد معانی انشاء شده هم متعدد می شود. در مثل لعل و هل و لیت و ... که برای ابراز اعتبار وضع شده اند، اینکه چه چیزی ابراز می شود مختلف است. در "لعلکم تفلحون" برای ابراز محبوب بودن متعلق است و دراستفهام هم در غیر استفهام حقیقی، در بعضی از موارد برای ابراز انکار است ودر بعضی از موارد برای ابراز تقرير و همينطور غير آنها . بنابراین لازمه مبنای آقای خویی این است که اشکال در اینجا هم وارد شود. البته قبلا گفته شد که اشکال وارد نیست. وحدت معنای مستعمل فیه و موضوع له حتی به نظر مرحوم آقای خویی هم قابل توجیه است.

با قطع نظر از مبنای مرحوم آقای خويی هم به نظر می رسد که فرمایش مرحوم آخوند در صیغه امر نمی تواند بعینه در صیغ انشائیه هم جاری شود. زیرا مرحوم آخوند در صیغ انشائیه فرموده اند که وضع برای انشاء شده اند ولی داعی بر آنها گاهی ثبوت این صفات است حقیقتا و گاهی داعی غیر از آن است. جایی که داعی ثبوت حقیقی این صفات در نفس باشد، استعمال حقیقی خواهد شد و در غیر آن مجازی. اما در مواردی که این صفات در نفس وجود حقیقی دارند و همین نیز سبب می شود که این معانی انشائیه ایجاد شود، دیگر داعی نخواهند بود بلکه سبب می باشند. کسی که حقیقتا در نفس خود رجاء و تمنی دارد، ثبوت حقیقی این صفات در نفس متکلم سبب می شود که این صیغ تمنی یا ترجی را انشاء کند. لذا نسبت به موارد ثبوت صفات حقیقی نمی توان تعبیر داعی اصطلاحی را بکار برد بلکه اینها سبب انشاء هستند. مگر اینکه مراد مرحوم آخوند از داعی معنای اعم باشد که شامل سبب هم شود.

مطلب دیگری که در همین نقطه چهارم باید بررسی شود این است که مرحوم آخوند دواعی استعمال را درساير صيغه های انشائیه مختلف دانست، ولی آیا این دواعی در عرض هم هستند یا میان بعضی از آنها طولیت بر قرار است.

مرحوم آخوند اگرچه در این بحث چیزی در این باره نگفته اند، اما در بحث ماده امر، نسبت به همین صیغ انشائیه تصریح کرده بود که این صیغ دلالت بر ثبوت این صفات در نفس متکلم می کنند یا به دلالت وضعی یا دلالت انصرافی. لذا به نظر مرحوم آخوند این دواعی در عرض هم نیستند و یکی بر دیگری ترجیح دارد. دو وجه دیگری که برای توجیه این ظهور و دلالت در صیغه امر گفته شده بود که یکی اصل تطابق بود و دیگری اطلاق و مقدمات حکمت، در اینجا نیز تطبیق می شود.

1. - کفایه/69. [↑](#footnote-ref-1)
2. -فصلت/40 [↑](#footnote-ref-2)
3. -هود /65 [↑](#footnote-ref-3)
4. -دخان /48 [↑](#footnote-ref-4)
5. -يونس /80 [↑](#footnote-ref-5)
6. -بقرة /23 [↑](#footnote-ref-6)
7. -بقرة /65 [↑](#footnote-ref-7)
8. -نساء /59 [↑](#footnote-ref-8)
9. -بقرة /152 [↑](#footnote-ref-9)
10. -طور /16 [↑](#footnote-ref-10)
11. -اعراف /31 [↑](#footnote-ref-11)
12. - ابراهيم /41 [↑](#footnote-ref-12)
13. -يس /82 [↑](#footnote-ref-13)
14. - کفایه/69. [↑](#footnote-ref-14)
15. - رسائل/1/127. [↑](#footnote-ref-15)
16. - الاصول فی علم الاصول/1/51. [↑](#footnote-ref-16)
17. - مصباح الفقیه/10/282. [↑](#footnote-ref-17)
18. - نهایة النهایة/1/99. [↑](#footnote-ref-18)
19. - کفایه/67. [↑](#footnote-ref-19)
20. - نهایة الدرایة/1/308. [↑](#footnote-ref-20)
21. - نهایة الدرایة/1/308. [↑](#footnote-ref-21)